



تقدیم به امام مهربانی‌ها،

حضرت مهدی صلوات الله علیه

که از دیدگانمان غایب است،

ولی لحظه به لحظه لطف و محبتش به ما می‌رسد.

A stylized illustration of a bright yellow sun with rays, partially obscured by a teal horizontal band. To the left of the sun is a light blue cloud, and to the right is a yellow cloud. Below the teal band is a large yellow cloud. The entire graphic is set against a white background.

فکرهای درجه یک

آموزش عقاید نوجوان - دوره اول

آموزشی دینی

یادداشت دکتر امانی طهرانی
دبیر کل محترم شورای عالی
آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران

در دنیای پرشتاب و دگرگون امروز، اهمیت ارائه آموزش سالم و جذاب با بهره‌گیری از فناوری‌های نوین و روش‌های کاربردی برای نوجوانان - که آینده‌سازان کشور و حاملان ارزش‌های دینی هستند - بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود.

در راستای تحقق این اهداف، مؤسسه متمدادی (مؤسسه تولید محتوای آموزشی دینی) با تلاش جمعی از کارشناسان و با نگاهی نوآورانه، گام‌های موفق‌تری برای تولید آثاری ارزشمند در زمینه کتاب‌های آموزشی برداشته است.

رشد چشمگیر فعالیت «متمدادی» نشان از حرکتی حرفه‌ای و هدفمند و همچنین تقسیم کار هوشمند میان تیمی متخصص دارد، که متعهدانه به تولید کتاب آموزشی با استانداردهای بالا از جهت تألیف و طراحی آموزشی، صفحه‌آرایی و طراحی تصویری پرداخته است. از دیگر نقاط برجسته این آثار، قابلیت استفاده دوگانه آن‌هاست که از یک سو برای استفاده در کلاس‌های درس مناسب است، و از سوی دیگر به صورت خودآموز و در محیط خانواده نیز قابل بهره‌برداری هستند.

ضمن قدردانی از این تلاش ارزشمند، برای تمامی دست‌اندرکاران مؤسسه متمدادی، توفیق روزافزون در تقویت و تعمیق معارف اهل بیت علیهم السلام در قلوب نسل جوان را آرزو مندیم.

فهرست مطالب

۶	 سخن متمادی
۸	 سخنی با تو
۹	 درس اول: من و نشانه‌های او
۲۵	 درس دوم: نشانه‌های زندگی بخش
۴۵	 درس سوم: زنده‌همیشگی
۵۹	 درس چهارم: بی‌نیاز مهربان
۷۵	 درس پنجم: سند قابل اعتماد
۸۳	 درس ششم: پیامبر راستگو
۹۳	 درس هفتم: امین خدا
۱۰۷	 درس هشتم: با راستگویان
۱۲۱	 درس نهم: طبق قاعده
۱۳۵	 درس دهم: آماده حرکت
۱۴۹	 درس یازدهم: بازداشت موقت
۱۶۱	 درس دوازدهم: خانه من
۱۷۵	 کتابنامه

* خداشناسی * راهنماشناسی * معادشناسی

سخن متمادی

موهبت «هدایت» یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های خداوندی است که به بندگان ارزانی داشته شده است. در طول تاریخ، رساندن این عطای عظیم به دست افراد بشر با رنج‌ها، از خودگذشتگی‌ها و جان‌فشانی‌های بسیاری همراه بوده است. از فداکاری پیامبران الهی و به‌طور ویژه ایثارهای پیامبر خاتم، حضرت محمد ﷺ و اوصیای پاک ایشان علیهم‌السلام گرفته تا زحمت‌های طاقت‌فرسای علمای بزرگ شیعه، که تا پای جان در حفظ و انتقال مذهب کوشیده‌اند، همگی نمونه‌هایی از رنج‌هایی است که به برکت آن‌ها مسیر هدایت بشر هموار شده است. شکی نیست که ما به حکم عقل می‌باید شکرگزار نعمت‌های خداوندی باشیم. یکی از روشن‌ترین مصادیق سپاس از این نعمت بزرگ الهی، تلاش برای حفظ و انتقال آن به نسل‌های آینده شیعه است. چه این‌که تک‌تک ما نیز به تصریح قرآن کریم و فرمان پیامبر اکرم ﷺ، مکلف به تبلیغ دین و رساندن احکام و دستورات آن به دیگرانیم. از این‌روست که همه ما باید این بار مسئولیت را برعهده خویش احساس کنیم و این میراث گران‌بها را در عمل و علم، به نسل‌های پس از خود منتقل کنیم.

از آن‌جا که چهارچوب باورهای بنیادین هر انسان و تنظیم سبک زندگی‌اش به‌طور عمده در دوران کودکی و نوجوانی شکل می‌گیرد، ما نیز باید دغدغه تربیت دینی فرزندانمان را از سنین خردی داشته باشیم؛ همان‌گونه که مولای متقیان ﷺ در سفارش به فرزند گران‌مایه خود، امام مجتبی ﷺ می‌فرمایند:

«إِنَّمَا قَلْبُ الْوَلَدِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أَلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ»

«همانا دل فرد کم‌سن و سال همچون زمینی خالی است که هر چه در آن بیفکند، قبول خواهد کرد».

روشن است که بن‌مایه هر آیینی را نظام باورهای آن تشکیل می‌دهد. در مذهب حقه اثنی‌عشریه نیز یکی از اساسی‌ترین تکلیف‌های هر انسان گزینش و چینش درست چهارچوب عقایدی اوست، ولی در این دوران دو چندان شدن حمله به باورهای بنیادین شیعی از سوی دشمنان مذهب و نظام اسلامی از سویی، و رواج مطرح کردن آرای شخصی و اندیشه‌های بشری بدون پشتوانه ثقلینی در قالب آموزه‌های دینی از سوی دیگر، نظام باورمندی اصیل نسل شیعه را تهدید می‌کند.

از این رو مرکز تولید محتوای آموزشی دینی (متمادی) انتقال آموزه‌های عقایدی صحیح را به عنوان یکی از اولویت‌های اصلی در زمینه انتقال معارف ثقلینی قرار داد؛ با توجه به امر خطیر تربیت دینی در پرورش نسل شیعه و تقویت بنیه اعتقادی جامعه اسلامی و اولویت آن در سنین کودکی و نوجوانی، متمادی بر آن شد که به منظور تحقق مأموریت خود در زمینه تولید و توسعه محتوای فاخر آموزش دین، به تولید و انتشار سلسله کتاب‌های درسنامه‌های عقاید در قالبی ارزشمند، جذاب و متقن برای این گروه از مخاطبان اقدام کند. کتاب «فکرهای درجه یک» به همت گروهی از نویسندگان، معلمان و صاحب‌نظران زمینه تعلیم و تربیت با نظارت و مشورت کارشناسان خبره دینی و با نگاه به **سند بنیادین تحول آموزش و پرورش، مورد تأیید مقام معظم رهبری** تدوین شده است.

شایان ذکر است که رویکرد اصلی کتاب‌های متمادی با توجه به هدف آن، آموزشی است. از این رو در این کتاب‌ها بیش از مباحث استدلالی، مسیر تذکر و توجه به امور فطری پیگیری می‌شود. بنابراین، در همه مباحث حتی در خداشناسی و توحید نیز به طور جدی از تذکرهای قرآنی و روایی استفاده شده است. همچنین یادآور می‌شود پُر واضح است که داستان و حکایت یکی از تأثیرگذارترین روش‌های پیشبرد اهداف آموزشی است، و متمادی نیز در کتاب‌های خود به فراخور نیاز، گاه با خلق داستان و گاه با نقل وقایع تاریخی در قالب‌های داستانی، از این عنصر برای انتقال مفاهیم مدنظر خویش بهره برده است. گفتنی است که کتاب‌های آموزشی متمادی در تبدیل نقل‌های روایی و قرآنی به داستان، با تأکید بر حفظ امانت در انتقال محتوا، از اسلوب‌های فضا سازی و داستان پردازی - نسبت به غیر حجج الهی علیهم‌السلام و سخنان ایشان - نیز بهره برده است. توجه به این نکته لازم است که در برگردان برخی از آیات و روایات به جهت اولویت فهم مخاطب و انتقال مفهوم صحیح کلام خدا یا فرمایش امام معصوم علیه‌السلام در زبان مقصد، در عین پابندی به مبانی و اصول ترجمه، از عبارات توضیحی فراتر از صرف کلمات موجود در الفاظ آیات و روایات بهره برده شده است. همچنین در جایی که عبارت مدنظر تحمل معانی متعددی را داشته باشد، براساس مبانی فوق، مناسب‌ترین احتمال برگزیده شده است. بنابراین، هرگز چنین ادعا نمی‌شود که مراد خداوند متعال و حجج طاهرین او به طور کامل فهمیده شده و به مخاطب فهمانده شده است.

کتاب پیش رو در منظومه آموزشی متمادی برای تدریس در پایه هشتم جای گرفته است؛ اگرچه محتوا و زبان و ساختار آن برای تدریس در همه سال‌های متوسطه اول، مناسب خواهد بود. چنان امید داریم که توفیق یار باشد و گام‌های بعدی نیز با توجه و یاری الهی در این مسیر امکان‌پذیر شود تا اسباب رشد و بالندگی هرچه بیشتر نوجوانان کشور اهل بیت علیهم‌السلام، ایران عزیز اسلامی‌مان را شاهد باشیم. باشد که مورد نظر و توجه صاحب این امر و یادگار الهی بر زمین قرار گیرد.

گرچه در خیل تو بسیار ز ما به باشد ما تو را در همه عالم نشناسیم نظیر

سخنی با تو...

دوست خوبم، سلام
ممنون که افتخار دادی و این جمله‌ها را می‌خوانی.
شاید تابه‌حال دیده باشی که در فروشگاه‌ها، چند کالای مانند
هم چیده شده که قیمت‌هایش خیلی با هم فرق دارد و وقتی
علتش را از فروشنده می‌پرسی، می‌گوید:
- ظاهرش مثل هم است؛ ولی این یکی جنس درجه سه است و
آن یکی درجه دو. این را بخر؛ «درجه یک» است.
خیلی وقت‌ها فکرها آدم‌ها هم مانند هم است و خیال می‌کنیم
جواب‌هایی که دیگران به پرسش‌های ما می‌دهند، خیلی عالی و
فکرهایشان واقعاً به درد بخور است؛ ولی خبر نداریم که فکرها
آن بندگان خدا هم هزار عیب و ایراد دارد و خودشان هم مطمئن
نیستند که حرف حساب می‌زنند یا نه.
ولی در این دنیای جورواجور، یک راه مطمئن وجود دارد که از آن،
فکرهای درست و حسابی وارد مغزهایمان شود. فکری که از
بهترین و داناترین و مهربان‌ترین شخص جهان به ما می‌رسد و
ما تلاش کردیم که این فکرها پاک را با شما در میان بگذاریم.
فکرها خدایی؛ «فکرهای درجه یک».

درس اول

من و نشانه‌های او

«آیا بدون وجود آفریدگاری
خلق شده‌اند؟ آیا خودشان
خالق (خود) هستند؟!»

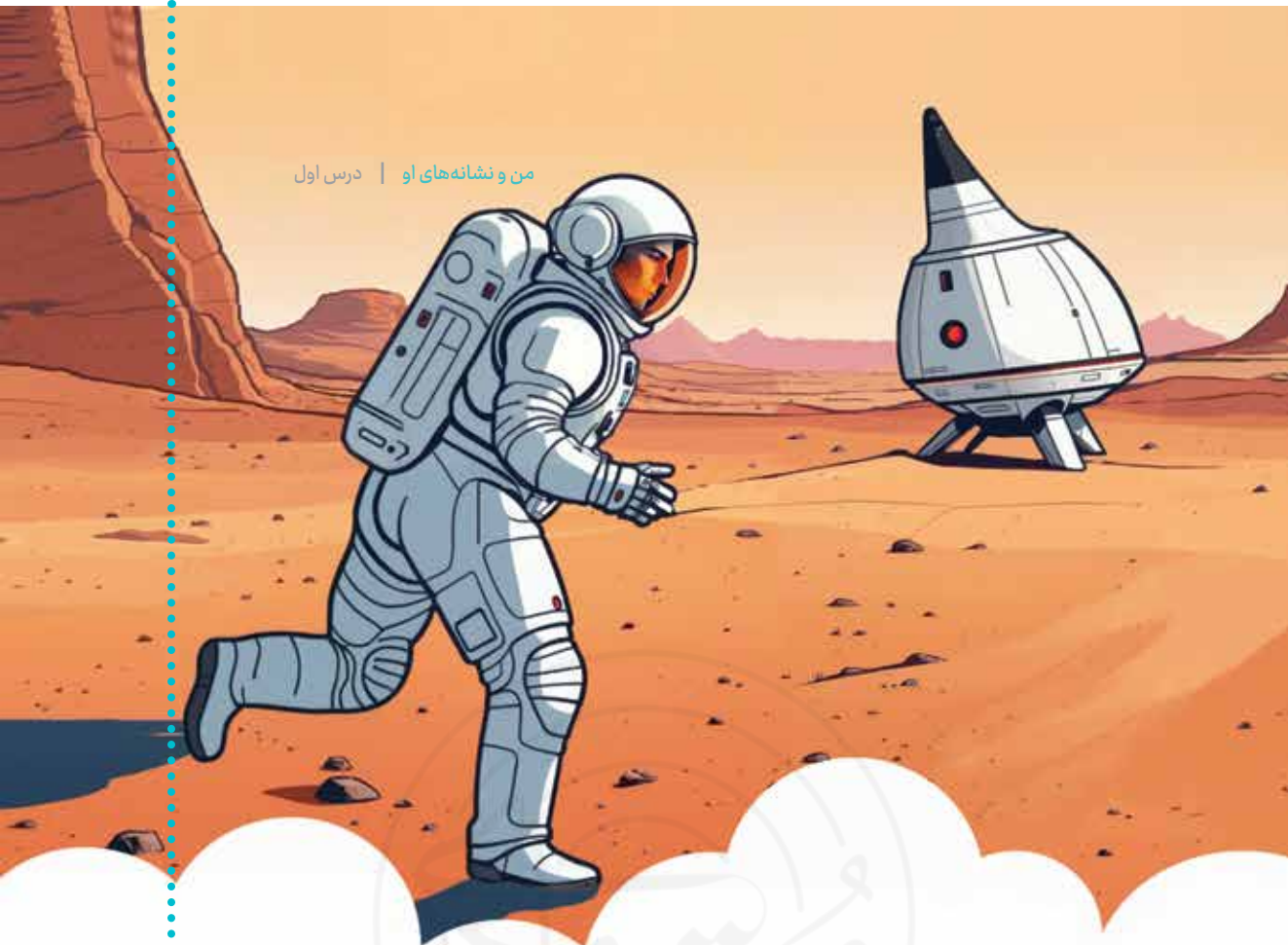
..... سورة مباركة طور، آية ۳۵



ايلاد ماسک

اولين بار که ايلاد را ديدم، توی خانه‌ای قديمي نمور و تاريخک بود. آن روز فکر می‌کردم چه موجود نابغه‌ای است. می‌گفت بعد از سيزده سال بالاخره موفق شده است. می‌خواست من را برای شرکتش استخدام کند که با هم برويم فضا. قیافهٔ خميده و تاخورده‌اش را خوب يادم هست. قد بلندی داشت با سیيل پرپشتی که گوشه‌های آن را به دو طرف بالا داده بود. خوش قیافه بود ولی آن قدر روی سیستم‌های الکترونیکی‌اش کار کرد که کمرش تا خورد. به او افتخار می‌کردم چون به نظرم می‌رسيد چقدر اعتمادبه‌نفس دارد؛ تا روزی که فهميدم مغزش علاوه‌بر اعتمادبه‌نفس، پاره‌سنگ هم دارد. ايلاد هرگز به اطرافش توجهی نداشت.

بعد از کلی زحمت، تازه شرکت ايلاد ماسک داشت برای خودش اسم و رسمی درمی‌کرد. نزديک بود در دنيا که هيچ، در تمام هستی مانند بمب بترکيم،



که آن اتفاق افتاد. به جای ترکیدن نام شرکت، مدیر شرکت یعنی ایلاَد ترکید. سه سال زحمت کشیدیم تا به مریخ سفر کنیم. پایمان که به مریخ رسید، ایلاَد شروع کرد به سلفی گرفتن از خودش و مریخ. همهٔ عکس‌ها شده بود ایلاَد و مریخ. مثلاً آمده بودیم عکس از مریخ خالی بگیریم، ولی...

همه چیز عادی بود تا لحظه‌ای که دستگاه فوق پیشرفته را دیدیم و فک صورتمان با خاک مریخ یکی شد. دستگاهی که اصلاً توی زمین تا حالا ندیده بودیمش! ایلاَد اولین سلفی‌اش را روی سنگ نارنجی بزرگی با دستگاه فوق پیشرفته گرفت. سپس جلوی دستگاه رفت. این طرف و آن طرفش کرد، ولی با این همه نخبگی‌اش هیچی از آن نفهمید. برای من باورکردنی نبود! دیدن چنین دستگاهی اولین نشانه بود! ولی...

- داداش، این رویکی ساخته که علمش از من و تو بیشتر بوده. این دستگاه بوداره!
- باهات موافقم؛ بو که حتماً می‌ده ولی بوی پیشرفت بشره! حتماً یکی قبل ما از اینجا بوده، این رو با خودش از زمین آورده.

- آخه آی کیو، چه جوری این رو گذاشتن توی سفینه، بعد آوردن تا این بالا؟ این یه نشونه‌س. اینجا خطرناکه.

ولی گوشش بدهکار نبود. پاک، کر و کور شده بود.

خودمان را کمی به زاویه شرقی مریخ، متمایل کردیم. شیارهایی مرتب و الگومند پشت سرهم روی زمین کشیده شده بود. انگار توی بیابان چندین کیسه برنج و خواروبار بکشیم روی زمین. شیارها را شمردم. دوازده شیار مرتب کنار هم بودند. داستان داشت عجیب‌تر می‌شد. با دستم نشانه‌ها را نشان ایلام دادم.

- ایلام، اینجا رو ببین، این شیارا خیلی عجیب؛ دوازده تا شیار مرتب کنار هم!
- امروز توهم زدیا! هرچی می‌بینی رو جنایی‌ش می‌کنی. سرعت باد که زیاد می‌شه، خط می‌ندازه روی زمین.

- آخه عقل کل! باد فقط همین جا می‌آد؟ بعد دوازده تا خط عمودی کنار هم می‌کشه و می‌ره؟ آهان! شاید خاک و باد با هم داشتن خط‌بازی می‌کردن؟! - آقرین! ببین خودت چه خوب به جوابا می‌رسی! درست همینه! از منظره لذت ببر؛ به خط و خاکم گیرنده.

از دست ایلام داشتیم عصبانی می‌شدم. نشانه‌ها واضح بودند. اگر لباس فضانوردی ام اجازه می‌داد یکی می‌خواباندم زیر گوشش. حیف که دست‌وبالم بسته بود. ایلام از دوازده شیار عکسی نگرفت. بی‌توجه از آن‌ها رد شد. من هم کنارش ادامه دادم. سعی کردم به خودم تلقین کنم که حرف‌های ایلام منطقی‌تر از نشانه‌هاست.

حدود یک کیلومتر راه رفته بودیم. یک کیلومتر در زمین راه زیادی نیست ولی توی مریخ با آن همه دم‌ودستک اندازه ده کیلومتر انرژی می‌گیرد. سکوی شنی بلندی را دیدیم. نشستیم. نمی‌دانم آن‌هم یک نشانه بود یا نه! ولی فکرم را خیلی مشغول نکرد تا زمانی که ایلام حرف عجیبی زد.

- بیا تو همه‌ش دنبال نشونه‌ای! حتماً الآن می‌گی اینم شبیه مجسمه ابوالهول توی زمینه! بگو دیگه، خجالت نکش.

از روی سکو بلند شدم. سرم را چرخاندم و دقیق‌تر نگاهش کردم! تنم زیر پوشش پلاستیکی لباسم مورمور شد! ایلام چقدر درست حدس زده بود. این تپه شنی شبیه مجسمه بود. دورش چرخیدم تا اطرافش را بهتر ببینم. به قسمت پشتی مجسمه نرسیده بودم که مورمور تنم به ریشه خفیفی تبدیل شد. دست‌وبالم



یخ زد. شدم عین ماری که می‌خواهد پوست
بیندازد. ایلاذ از دور من را دید، آمد کنارم و
تکانم داد.

- چی شده؟ سالمی؟

- اس...اس...استخونه!

تعداد استخوان‌های تلنبارشده پشت مجسمه
به خوبی در ذهنم هست؛ بیست‌ویکی بود. ایلاذ
دستم را کشید و خودش یک سلفی استخوانی گرفت.
اگر یک ذره دیگر آنجا می‌ماندم، آن قدر می‌لرزیدم تا
بمیرم.

- باید بریم. اینجا پر از نشونه‌ست. این استخونا رو
ببین، باید فرار کنیم.

- بابا جَو نده. باید خوشحال باشیم. حتماً اینا مال
انسان‌های اولیه‌ست. یادت نیست دربارهٔ سرزمین
اولیهٔ انسان‌ها تحقیق کردیم؟ یادت هست یا نه؟
اونجا نظریه دادیم که ممکنه زمینِ اولیهٔ انسان‌ها
مریخ باشه. بالاخره ثابت شد. بیا چند تا عکس مشتی
از من بگیر.

دوربینش را به سمتم پرتاب کرد. دوربین روی هوا معلق
بود. داشت برای خودش پرواز می‌کرد؛ مثل مغز من که
داشت نشانه‌هایی که دیده بود را در ذهن پرواز می‌داد.
- من می‌رم. تو هم خودت می‌دونی. اینا نشونه‌ن. الآن
یه مشت مریخی دارن من و تو رو می‌بینن. حتماً
گذاشتن به موقعش بریزن سرمون و دَخلمون رو
بیارن.

و شروع کردم به راه رفتن. از پشت سرم صدای ایلاذ را
شنیدم که می‌گفت:

- من که هستم. این اختراع بزرگ رو ثبت می‌کنم.

سرم را چرخاندم و برای آخرین بار نگاهش کردم. از چشم‌هایش غرور و کوری می‌بارید.

سفینه مادر را حرکت دادم و سفینه کمکی را برایش گذاشتم. داشتم از مریخ جدا می‌شدم و ایلام را می‌دیدم که برایم دست تکان می‌دهد. فاصله‌ام تا ایلام ده متر بیشتر نبود. سایه‌های عجیبی را پشت سرش دیدم. سایه‌ها ردی شیارمانند روی خاک به جا می‌گذاشتند و به سمت او می‌رفتند. ایلام داشت برای خودش سلفی می‌گرفت. حتی آن موقع هم حواسش به نشانه‌ها نبود. در یک چشم‌به‌هم‌زدن، انبوهی از سایه‌های مختلف دورتادور او را گرفتند.

ایلام هیچ‌گاه به زمین برنگشت. حالا بعد از سه سال، فقط برایم یک شناسنامه مفقودی از ایلام، چند عکس رفاقتی و یک کارت شرکت ایلام ماسک مانده؛ تنها نشانه‌هایی که نشان می‌دهد ایلام روزی وجود داشته است.



یک اتفاق بد

شاید شما هم دیده باشید که پدر یا مادر تلفن همراهشان را به فرزند کوچکشان داده‌اند. او مشغول کار با گوشی است که پیامکی می‌آید. چشم‌های کوچکش را ریز می‌کند و نگاهی به پیامک می‌اندازد و احساس می‌کند که اهمیتی ندارد. برای همین، آن را انتخاب می‌کند و با یک حرکت انگشت، شوتش می‌کند در سطل زباله گوشی. پدر یا مادر می‌پرسد: «پیامک از کی بود؟» و آن کودک تازه متوجه می‌شود که یک پیام مهم را حذف کرده است. پیامی که شاید می‌توانست شرایط کاری خوبی را برای پدرش فراهم کند یا شاید هم مادرش در یک قرعه‌کشی برنده شده بوده و او را از آن جایزه محروم کرده است.

لطفاً پیام‌ها را پاک نکنید!

در وجود همه ما آدم‌ها یک «صندوق دریافت» گذاشته شده که از جاهای گوناگون، پیام‌های زیادی به آن ارسال می‌شود؛ بسیاری از این پیام‌ها از طرف «نشانه‌ها» هستند؛ نشانه‌ها همه‌جا هستند و تندتند برای ما پیام می‌فرستند و می‌خواهند ما را متوجه چیز بسیار مهمی کنند. ولی بیشتر مردم ندیده و نخوانده، پیام‌های نشانه‌ها را پاک می‌کنند و هیچ نمی‌خواهند ببینند در پیامک آنان چه نوشته شده است. گاهی هم دیگرانی می‌آیند و بی‌سروصدا پیام‌ها را حذف می‌کنند یا آن قدر حواس ما را پرت می‌کنند که حتی نمی‌فهمیم پیامی آمده است. به نظر شما نشانه‌ها از چه چیزی حرف می‌زنند و هزاران پیام کوتاه و بلندشان درباره چیست؟

گفتگو

دربارهٔ این پرسش «به نظر شما نشانه‌ها از چه چیزی حرف می‌زنند و هزاران پیام کوتاه و بلندشان دربارهٔ چیست؟» با هم گفت‌وگو کنید.

کلام مهربان

﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾

«برای کسانی که یقین دارند، در زمین نشانه‌هایی وجود دارد و در وجود

خودتان [نیز نشانه‌هایی است] آیا نمی‌بینید؟»

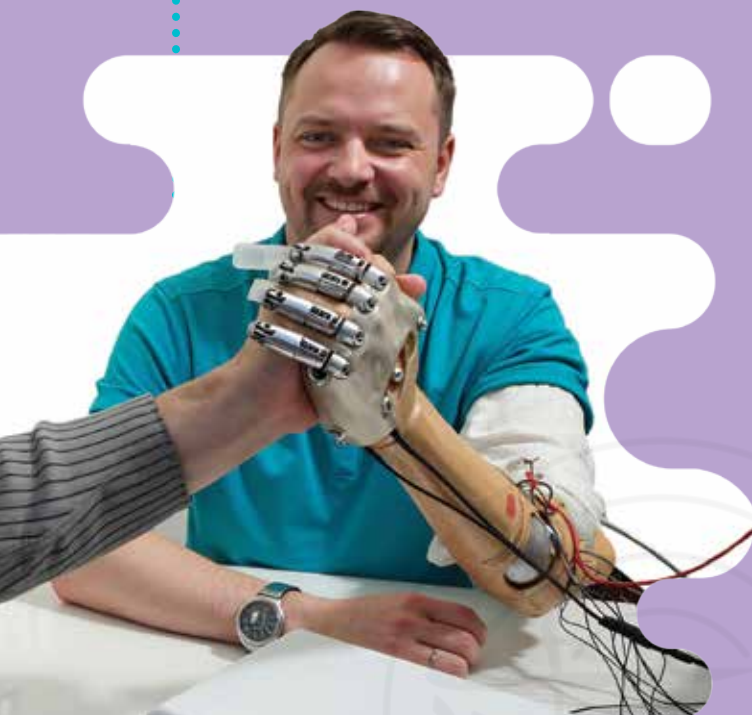
سورهٔ مبارکهٔ ذاریات، آیات ۲۰ و ۲۱

سری به صندوق دریافت وجودمان بزنیم!

یک پیام به ما رسیده است؛

«به دست‌هایت نگاه کن»

چیزی که همیشه چشم ما به آن می‌خورد؛ مجموعه‌ای از استخوان و گوشت و رگ‌های خونی و عصبی که با پوست پوشیده شده است. دست‌های ما به شکل زیبایی قرینه هستند. کف دست یک‌تکه و به هم پیوسته است و بعد به پنج قسمت تقسیم می‌شود که انگشتان ما هستند. هر انگشت از سه جا خم می‌شود و به فرمان ما کارهای گوناگونی را انجام می‌دهند. یک بار دیگر با دقت به دست‌هایمان نگاه کنیم و انگشت‌هایمان را تکان دهیم.



دست‌ها به ما پیام می‌دهند! شاید شما هم خبرهایی را دربارهٔ ساختن دست مصنوعی که به اعصاب متصل می‌شود و می‌توان به آن دستور داد، شنیده‌اید. خب، واقعاً شاهکار است و انصافاً باید به مخترعش دست‌مریزاد گفت. حالا چند لحظه با خودمان فکر کنیم که باید به کسی که میلیاردها دست را پدید آورده، چه بگوییم؟

مسابقه

- بدون کمک انگشت شست، این دو کار را انجام دهید:
- باز کردن و بستن یکی از دکمه‌های لباس.
- نوشتن این جمله: «توانا بود هر که دانا بود».

یک پیامک دیگر را باز کنیم؛

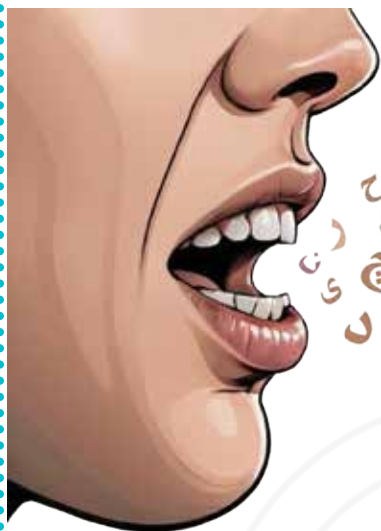
«به خوابیدن فکر کن»

پدیده‌ای عجیب و پیچیده که هر شب برای ما اتفاق می‌افتد. تا حالا فکر کرده‌ایم که چه می‌شود خوابمان می‌برد و این‌که چرا قلب و مغز و معده و کلیه‌هایمان نمی‌خوابند؟

فرض کنید که ما آدم‌ها نمی‌توانستیم به خودی خود بخوابیم و به خاطر خستگی، آسیب‌های بسیار شدیدی به بدن و اعصابمان وارد می‌شد و گاهی هم از خستگی می‌مردیم.

حالا دانشمندی پیدا می‌شود و کاری می‌کند که بدن نمیرد و به کارش ادامه دهد، ولی به یک استراحت خاص پردازد و قوای از دست رفته‌اش را بازیابی کند. واقعاً اگر چنین چیزی بود، درباره آن فرد، چه می‌گفتیم؟ حالا باید درباره کسی که خواب را پدید آورده است، چه بگوییم؟





یک پیامک دیگر؛

«تا حالا به دهانت فکر کردی؟»

در صورت ما قسمت کوچکی به نام دهان قرار داده شده که چندین کار حیاتی بدن را انجام می‌دهد. یکی از آن‌ها «حرف زدن» است که انصافاً از شگفت‌انگیزترین پدیده‌های جهان هستی است.

ما تصمیم می‌گیریم که چیزی را که در ذهنمان است به طرف مقابلمان منتقل کنیم. مغزمان فرمان می‌دهد و تعدادی از اعضای ما اجرا می‌کنند. ریه‌ها هوا را به خارج می‌فرستند و از تارهای صوتی رد می‌کنند. زبان به جاهای گوناگون دهان می‌خورد و حرف‌ها و حرکات را ادا می‌کند. از همه مهم‌تر مغز است که قسمت‌های گوناگون حلق و زبان و دهان را مدیریت می‌کند و کلمه‌ها و جمله‌ها را می‌سازد و به طرف مقابل می‌فهماند که در فکر ما چیست.

باهم ببینیم

این فیلم کوتاه را ببینید و به پیامدهای آن فکر کنید.



یک اختلال سیستمی

گاهی وقت‌ها در یک کارخانه بزرگ، دستگاه کوچکی کار نمی‌کند و کل سیستم کارخانه را از کار می‌اندازد. مدت‌ها می‌گذرد و کسی نمی‌فهمد که چه مشکلی پیش آمده است؛ تا این‌که متخصصی را برای عیب‌یابی به کارخانه دعوت می‌کنند. شاید همه خیال کنند که او

نخست سراج دستگاه‌های بزرگ می‌رود؛ ولی برخلاف انتظار، او از کوچک‌ترین احتمال‌ها آغاز می‌کند. او با مهارتی که دارد، در مدت کوتاهی عیب را پیدا می‌کند.

وجود آدم‌ها مانند کارخانه‌ای بزرگ است.

صدها سیستم در آن مشغول کار

هستند. خروجی این کارخانه فکرها

و حرف‌ها و کارهای آن‌هاست. ولی

گاهی به‌خاطر مشکلات به‌ظاهر

کوچک، سیستم آدم‌ها دچار اختلال

می‌شود و درست کار نمی‌کند.

یکی از این مشکلات، که سیستم

ما را دچار نقص می‌کند، اختلال

«بی‌توجهی به نشانه‌ها» است؛ یعنی

نشانه‌های گوناگون را ببینیم، ولی به این

کاری نداشته باشیم که این نشانه‌ها چه

پیامی را به ما می‌دهند و می‌خواهند به

ما بگویند که چه چیزی یا چه کسی باعث

و بانی هر اتفاق است. ایلاذ ماسک بیچاره

هم مغزش دچار این اختلال شده بود و آن‌همه نشانه نتوانست او را متوجه خطر کند و آخرش هم به تاریخ مریخ پیوست.

اگر ما دچار این اختلال شویم، هر قدر هم پیشرفت کنیم، ارزش خیلی از فکرها و حرف‌ها و کارهایمان کم می‌شود و بسیاری از حقایق مهم زندگی‌مان را نمی‌فهمیم. شاید بپرسید چگونه؟ چند مثال به ما کمک می‌کند؛

فرض کنید یک قطره خون را روی لباسمان ببینیم و ناراحت شویم. آن را پاک می‌کنیم و به علتش فکر نمی‌کنیم. پس از چند دقیقه، می‌فهمیم که دستمان زخمی شده و کلی از وسایل ما خونی شده است.

یا فرض کنید مدت‌هاست که شخصی پس از خوردن غذا دل‌درد می‌گیرد و بعد از چند ساعت، خوب می‌شود. او به علت این اتفاق فکر نمی‌کند و پس از مدتی دچار زخم معده می‌شود.

یا شخصی را تصور کنید که از خواب بلند می‌شود و یک کادو در وسط‌ها می‌بیند و می‌فهمد که برای اوست. کادو را باز می‌کند و خوشحال می‌شود؛ ولی به علتش فکر نمی‌کند که چه کسی و برای چه آن را به او داده است و به دنبال این نمی‌رود که از او تشکر کند. پس از آن، هیچ‌گاه از طرف او کادویی نمی‌گیرد.

شاید بگویید که هیچ آدم عاقلی چنین رفتاری ندارد و هر کسی که کمی عقل داشته باشد، می‌فهمد که هر چیزی که در دنیا پدید آمده علتی دارد و کسی یا چیزی آن را پدید آورده است. ولی ما می‌خواهیم دربارهٔ واقعیت تلخی با شما صحبت کنیم؛ یکی از تلخ‌ترین اتفاق‌های جهان.

متأسفانه در میان انسان‌ها اختلال بسیار بزرگ و ناپیدایی دیده می‌شود که سیستم آن‌ها را به هم ریخته و نمی‌گذارد که از نظر مغزی، آن‌طور که باید و شاید، درجهٔ یک باشند. این اختلال ناپیدا با آدم کاری می‌کند که همه چیز و همه کس را ببینند، ولی علت اصلی جهان را به فراموشی بسپارد و او را در ذهنش پاک کند و پیام‌های نشانه‌های جهان را «مسدود» کند.

واقعاً چگونه ممکن است که بسیاری از آدم‌ها این‌همه نشانه را ببینند و دربارهٔ پیام‌های آن فکر نکنند؟

چگونه آدم‌ها از کسانی که ابزار و دستگاه‌های پیشرفته را اختراع می‌کنند به بزرگی یاد می‌کنند، ولی کسی را که در هر لحظه میلیاردها نوع جانور و جاندار را پدید می‌آورد،

فراموش می‌کنند و حاضر نیستند حتی پیام‌نشانه‌های او را باز کنند! از این‌رو، متخصصان عیب‌یابی سیستم روح و جان انسان‌ها توصیه کرده‌اند برای این‌که به این اختلال سیستمی دچار نشویم، با دقت به اطرافمان بنگریم و به پیام‌های چیزهایی که می‌بینیم بیشتر فکر کنیم.

با هم بخوانیم

آیه ۱۶۴ سوره مبارکه بقره را با هم بخوانیم و در معنای آن فکر کنیم.

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾

«در آفرینش آسمان‌ها و زمین نشان‌های فراوانی برای اثبات وجود خدای دانا و توانا هست؛

در این‌که شب و روز، پی‌درپی می‌آیند و می‌گذرند؛

این‌که کشتی‌های غول‌پیکر در دریاها روان هستند و کالاهای بسیار سنگینی را که به مردم سود می‌رساند، جابه‌جا می‌کنند؛

این‌که خدا از آسمان باران می‌فرستد و با آن زمین خشک و پژمرده را سرسبز می‌کند؛

این‌که در زمین جنبندگان فراوانی را پراکنده است؛

این‌که باده‌ها را به این‌سو و آن‌سو حرکت می‌دهد و این‌که ابرهای پر از آب را در میان آسمان و زمین، نگه داشته و در هر سرزمینی که صلاح بداند، از آن باران نازل می‌کند.

همه اینها برای کسانی که عقل خود را به‌کار می‌گیرند، نشان‌هایی از وجود خدای دانا و توانا هستند».

چه پاسخ زیبایی!

هارون الرشید با یک دست، ریشش را گرفته بود و با دست دیگر، نامه را نگه داشته بود. شاید دهمین بار بود که جواب پرسشش را می‌خواند. به خیالش خواسته بود با نامه‌نگاری با امام کاظم علیه السلام برای خود آبرویی جمع کند و به دیگران نشان دهد که برای امام شیعیان احترام قائل است و اهل موعظه و پند گرفتن هم هست. برای همین به امام علیه السلام نامه نوشته بود: «مرا موعظه کن و البته کوتاه باشد».

خب، از آدم بی‌ادب بیشتر از این توقع نمی‌رفت که با امام معصوم این‌گونه سخن بگوید.

شاید هارون خیال می‌کرد که امام علیه السلام پند عجیب و غریبی به او می‌دهند، ولی آن نور الهی فقط چند کلمه نوشته بودند. چند کلمه کوتاه که به اندازه دنیا حرف داشت. امام فرموده بود:

«در هر چیزی که چشمانت می‌بیند، پند و موعظه‌ای است».^۲

مسابقه

کاغذ و قلمی بردارید. دو دقیقه فرصت دارید چیزهایی را که همین حالا می‌بینید و نشانه‌ای از خداست، بر روی آن بنویسید و بگویید که به چه چیزی اشاره دارد.
هر کس تعداد بیشتری را بنویسد، برنده است.

کلام مهربان

﴿وَكَايْنٍ مِنَ آيَةِ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾

«چه بسیار نشانه‌هایی که در آسمان‌ها و زمین وجود دارند
و آن‌ها از کنارش می‌گذرند و به آن فکر نمی‌کنند»

سورة مبارکه یوسف، آیه ۱۰۵

یک دور کوتاه در حافظه

- ۱- علت اصلی نابودی ایلام ماسک چه بود؟
- ۲- پنج نشانه خدا که در آیه ۱۶۴ سورة مبارکه بقره به آن اشاره شده است را نام ببرید.
- ۳- امام کاظم علیه السلام در پاسخ هارون الرشید چه فرمودند؟

به این پیشنهاد فکر کن

این کلیپ را تماشا کن و ببین که توجه به نشانه‌ها،
چگونه یک نفر را هدایت کرده است.

